ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

بد مذهب حقیقی نسخهٔ جامع مسایل فقهیه و محقق حاوی ضروریات از در زره مشهور

نامهٔ حق

بطبع فواید پاش سعادت نقش مولوی آغا قادر بخش ساکن بیرون عارف خان

در مطبع مصطفائی محمد حسن جان ۱۲۸۲

بسم الله الرحمن الرحیم

توحید باری تعالی

نام حق بر زبان همی رانیم | گر بجان و دلش همی خوانیم
مالک و صانع و قدیم و حکیم | خالق و رازق و رؤف و رحیم
هر چه هست از بلندی و پستی | همه زو یافت صورت هستی
طاعت اوست فرض عین شده | بر همه خلق همچو دین شده
داد ما را کتاب تا خوانیم | کرد ما را خطاب تا دانیم
هر چه او گفت آن کنیم همه | طاعت او بجان کنیم همه
آنچه او گفت غیر آن کردن | نیست سودی بجز زیان کردن
روز و شب طالب قبول وییم | پیرو امت رسول وییم

در نعت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم

شکر حق را که پیشوا داریم | پیشوائی چو مصطفی داریم
مهتر و بهتر و گزین همه | سرور و خاتم نگین همه
او شریعت بیان کند ما را | او طریقت عیان کند ما را
صلوات خدای بر وی باد | تا بروز جزا پیاپی باد
هست او و دوستدار ویم | دوستدار چهار یار ویم
چون ابوبکر هم عمر عثمان | مرتضی وان علیهم الرضوان
رحمت حق نثار یارانش | باد بر جمله دوستدارانش

آغاز کتاب بسطات و اعتذار از مصنف ح

ای مصلی بسا طهارت کن | خانهٔ دین خود عمارت کن
چون بسازی طهارت ظاهر | باطنت نیز حق کند طاهر
آن طهارت که قسم جسم آمد | ظاهرت را بسه قسم آمد
تن بغسل و وضو چو پاک کنی | آب گر نیست قصد خاک کنی
شرح این هر سه نوع را گویم | زانکه چوگان شرع را گویم
در طهارت فریضه و سنت | بر تو خوانم روان بی منت
پس بیان نماز فرض کنم | قوت شهر حج روزه کنم

آبدست و نماز باید کرد
دل مقام نیاز باید کرد

روز محشر که جان گداز بود
اولین پرسش نماز بود

پس مکن در نماز تقصیر
تا دران روز باشدت توقیر

خود سنائی چه بس نکو گفته است
در معنی نکو که چون سفته است

غم دین خور که غم غم دین است
همه غمها فروتر از این است

غم دنیا مخور که بیهوده ست
هیچ کس در جهان نیاسوده است

من بعجز و قصور مستغفرم
بی چو نادان احمق و خرفم

بیش ازین گفته اند اهل سلف
عذر من چون قفند مستهدف

لیک بر قدر خویش کوشیدن
به زبی کاری و خموشیدن

من بقدر مجال کوشیدم
وقت را بر در لطف پوشیدم

نکنی عیب گر تو بتوانی
که درو حله بوستانی

اسپ تازی اگر چه تازد
لاغر خویشتن بیندازد

صد و هفتاد بیت و هشت است
لایق روزگار صحبت است

مرد خرد ولیسند افتاده است
لاجرم بی نظر افتاده است

این ترا یادگار از من است
نام او در جهان بهر طرف است

از بخارا است مولد و نسبش	وز خراسان علوم مکتسبش
یا الهی بده تو توفیقم	راه بنما بسوی تحقیقم

باب اول در بیان وضو و این مشتمل است
بر چهار فصل فصل اول در فرایض وضو

در صباح و رواح و لیل و نهار	در وضو نیست جز فرایض چهار
شستن رو و دست و مسح سر است	شستن پای نیز معتبر است
ربع مسح فرض باید دید	لازمش همچو فرض باید دید

فصل دویم در بیان سنتهای وضو

سنت آمد بسیت و ده باشد	هر که دانست مرد ره باشد
شستن دست پیش سواک است	نام حق گفتن از دل پاک است
مضمضه مسح گوش و استنجا	سه کرات شستن اعضا
نیز انگشت پای را تخلیل	سنت آمد ز مصطفی بی قیل
باز تخلیل لحیه استنشاق	گفتم این جمله را علی الاطلاق
عضو گر تر کنی روا نبود	راندن آب جز دوان نبود

فصل سوم در مستحبات وضو

در وضو شش مستحبات است	نیت و زان پس موالات است
بسم الله مسح و انگهی ترتیب	همچنین بدایت از تا دبت
گر تو مسح سر از عمل گیری	مسح گردن ازین قبیل گیری

فصل چهارم در مکروهات وضو

آب اندر دهان و در بینی	بکف چپ کراهیت بینی
آب بر روی سخت تر کردن	عورت خویش را نظر کردن
خوی در آب هشتن از عمدا	سخن اندر مقام استنجا
و تو بینی براست افشانی	در میان کراهیت ثانی
هر که این شش کراهیت داند	دایم اندر رفاهیت ماند

باب دوم در بیان شکنندهای وضو

آنچه از پیش و پس عیان گردد	آب دست ترا زبان گردد
مگر آن باد کان ز پیش بود	که وضو هم بجای خویش بود
ریم و خون گر روان همی باشد	قی کنی پر دهان همی باشد
خواب تکیه زده وضو شکند	تکیه بر خواب هیچ کس نکند
قهقهه در نماز و بی هوشی	باز دیوانگی و مدهوشی

هر کرا شد مباشرت فاحش	فرج بر فرج و ایر در بالش

باب سوم در غسل و آن مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در بیان فرایض غسل

هر که با دانش و تمیز بود	فرض در غسل او سه چیز بود
آب در بینی و دهان کردن	بر همه عضو خود روان کردن

فصل دوم در بیان سنتهای غسل

سنت غسل جمله گی پنج است	یاد گیرش که بهتر از گنج است
شستن دست و فرج باید پیش	دور کردن نجاست از تن خویش
پس وضو ساختن بنهج خدا	شستن تن سه بار سر تا پا
آن زنانی که موی را بافند	شاید آن موی را نه بشکافند
در بن موی چو آب را رسانند	بافته خشک همچنان مانند

ق

فصل سوم در بیان مقدار آب وضو و غسل

مکن اسراف یا مجانی	چون ولا تسرفوا همی خوانی
تلف آب چون روا نبود	تلف عمر جز خطا نبود
در وضو آب یک من و نیم است	غسل را چار من ز تعلیم است

در وضو کن به نیم استنجا | دارم دست و روی یمین را
پس بدان نیم من که می ماند | پای شوید هر آنچه می واند
همچنین گیر غسل را تعلیم | بر سر خویش ریز دو من و نیم
هست این احتیاط در خانه | که بود آب تو به پیمانه
ور تو خواهی خواجه بر لب جوی | نیست اسراف هر چه میشوی

باب چهارم در بیان آنچه غسل را واجب می کند

گر تو خواهی که شرع آموزی | بایدت جد و جهد دل سوزی
آنچه ازو سوال خواهد بود | نزد دیگر ملال خواهد بود
در طلب کردن حقیقت کار | از خدا شرم دار و شرم مدار
غسل از پنج چیز فرض شود | بر زن و مرد همچو قرض شود
چون شود پاک زن ز حیض و نفاس | غسل واجب شود بشرع و قیاس
هر زنی را که گم شود ایام | غسل باید بهر نماز مدام
مرد را چون ذکر نهان گردد | که در اندام زن نهان گردد
غسل واجب شود از آن حالش | گرچه زان حال نیست انزالش
غسل واجب شد از جنابت هم | بر زن و مرد ای برادر کرم

۸

باب پنجم در بیان تیمم

چار چیزست در تیمم فرض / میدهم مر ترا بدانش عرض

نیت و قصد خاک ای سرور / خاک از جای پاک ای مهتر

نیت اینست گر نمیدانی / که بنمازت مباح گردانی

چون زدی هر دو دست را بر خاک / پس بمالش برو که گردی پاک

پس دگر بار بر زن در حال / هر دو ساعد بمرفقین بمال

در تیمم فریضه چار است / که ترا زین چهار ناچار است

نزد ما شرط نیست استیعاب / در تیمم تو نکته در یاب

هرچه آن ناقض وضو باشد / ناقض اندر تیمم او باشد

وانکه قادر شود بآب طهور / رو شود در زمان تیمم دور

هر که میلی ز آب دور بود / این تیمم ورا طهور بود

ور بود آب کمتر از میلی / نیست در نار و این قبیلی

میل در شرع ثلث فرسنگ است / گر ترا دانشست فرهنگست

ثلث فرسنگ است چار هزار / از قدمهای اشتر رهوار

باب ششم در بیان نماز مشتمل بر چهار فصل

فصل اول در بیان فریضه‌های نماز

هر که او طالب لطیفه بود — مقتدایش بوحنیفه بود

او در اسلام صوفی و صافی — در شریعت وفی و هم وافی

بشنو از من بیان مذهب او — زانکه صافی ترست مشرب او

ضبط کن این دو شش فریضه کنون — شش درون نماز و شش بیرون

تا نماز تو با نوا گردد — فرض و نفلت همه روا گردد

آنچه بیرون کنون ترا فرض است — عرض دارم که موضع عرض است

نیت است و طهارت و تکبیر — پوشش عورت و مکان طهیر

غم اسلام بایدت خوردن — روی هم سوی قبله آوردن

شش دیگر دراندرون نماز — فرض گیر و نماز کن بنیاز

آن قیام و قرائت است و رکوع — قعده آخرین و سجده خضوع

بس برون آمدن فریضه شناس — از نماز ای مدار عقل و قیاس

فصل دوم در واجبات نماز

واجبات نماز ما هفت است — زانکه از مصطفی چنین رفتست

فاتحه ضم سوره قرآن — در دوی اول ز فریضه بخوان

11

لیک اندر قطوع و سنت — سوره با فاتحه مکن ضمّت
کآخرین شش چو اولین باید — سوره با فاتحه قرین باشد
ور بلندی بلند باید خواند — وانچه پستست پست باید خواند
قعدهٔ اول ز و جو بالست — باز در آخرین تحیاتست
هم ز در وتر شد قنوت عیان — باز تعدیل جمله ارکان
لیک در عید واجب افزاید — زانکه تکبیر عید می باید

فصل سوم در بیان سجدهٔ سهو

ق

سجدهٔ سهو با تلاوت هم — واجب آید باتفاق امم
داند آن کس که حسبی دارد — واندرین راه نسبتی دارد
سجدهٔ سهو را بیان کردن — وانچه مشکل بود عیان کردن
گر کسی فرض را کند تاخیر — یا کند ترک واجب از تقصیر
سجدهٔ سهو را چو ساز کند — جبر نقصان آن نماز کند
ای مصلی بهر دو دست سلام — گویی وانگه بیار سجده تمام
این چنین است مذهب نعمان — او بتقوی چو بوذر و سلمان
از یکی سهو ده دو سجده بس است — شرع آموز گر ترا هوس است

هر امامی که مهتدی باشد / سهو او سهو مقتدی باشد

مقتدی را که سهو افتادست / سجده سهو او نه معتادست

سهو او را امام گیرد / طاعت او خدای بپذیرد

فصل چهارم در بیان سنتهای نماز

سنت اندر نماز آمد بیست / ده ازان قولیست و ده فعلیست

الحمد قولی است هست استفتاح / بعد ازان در آعوذ گشت فلاح

زان پس تسمیه است آمین است / سمع الله گفتن از دین است

سمع الله امام بردارد / مقتدی ربنا لک آغازد

باز تسبیح در رکوع و سجود / نیز تکبیر در هبوط و صعود

فاتحه در دوی اخیر از فرض / گیر سنت ولی مگیر از فرض

پس برون آمدن بلفظ سلام / نزد ما سنت است در اسلام

بیان سنتهای فعلی نماز

سنت فعل در نماز ده است / یاد گیرش اگر ترا سره است

هست رفع الیدین تا اذنین / وانگه بر جای سجده دار عین

بعد ازان سنت است راست بر چپ / نهی زیر ناف بهر ادب

مر زنان را بجمله اقوال | دست بر سینه بود همه حال
دست بر رکبه در رکوع بنه | نیست همچون زنان [illegible]
سجده آرید در میان دو کف | [illegible] ازران دو دست از دو طرف
نیز برپای چپ نشست کنی | سر انگشت سوی قبله کنی
بازگردان تو روی وقت سلام | بر یمین و یسار خویش تمام
گر کسی بر تو شبهت اندازد | مستحب را ز سنت انگارد
ای دلت پر ز نور و از حکمت | مستحب دور نیست از سنت
بعد ازان هرچه هست از آداب است | یادگیرش که نسخه کمیاب است

باب هفتم در نمازهای فرایض شبان روزی

آنچه فرض است در شبانروزی | هفده رکعت بود گر آموزی
دو بصبح و چهار پیشین است | چار در وقت عصر تعیین است
سه بشام و چهار در خفتن | زین نکوتر نمی توان گفتن
وتر از واجبات می دارند | بر همه واجبست بگذارند

باب هشتم در بیان سنتهای مؤکده شبانروزی

[illegible] | هست سنت دوازده رکعت

۱۳

شش نشستن گزارد و به سحر | و پس از شام دو بخفتن در
سنت خالص صلوة این است | آنچه هست از مؤکدات این است
غیر از این هر چه هست نافله است | خواجه با این مشغله است

باب پنجم در بیان روزه ماه رمضان

نیت در حکم شرع گر دانی | روزه جز قصد نفس شهوانی
از جماع و شراب دور شدن | وز همه خوردنی نفور شدن
فرض دان جمله روزه را نیت | تا بیابی ز روزه امنیت
نیت روزه گر ادا نبود | در قضا جز بشب روا نبود
لیک مر وقتی و نوافل را | تا به پیش از زوال هست روا
همچنین گر غسل طلب نکنی | نیت روزه جز بشب نکنی
مگس ار شد در گلو چو پرید | نیست نقصان روزه تو پدید
گر کسی رگ زد و حجامت کرد | می نشاید ورا ملامت کرد
نمک و سرکه گر زبان بچشید | روزه باقیست گر فرو نکشید
روزه باقی بود ولی مکروه | از کراهت مباش بی اندوه
ور کنی مسح روغن و سرمه | بر سر و چشم نیست جرمه

نان که از بهر طفل می‌خایند | علما اندرین چنین فرمایند
گر ضرورت بود روا باشد | بی ضرورت چنین خطا باشد
بفراموشی ار خوری و کنی | هست هر دو ترا مری و هنی
روزه‌ات هست همچنان باقی | گر تو سیری و گر تو مستسقی
ور بقصد است خوردن کارت | لازم آید قضا و کفارت
گر خوری آنچه زو غذا نبود | بر تو لازم بجز قضا نبود
همچو سنگ و کلوخ و آهن و روی | نبود زین قبیل گل سرشوی
در تطوع اگر شروع کنی | پس رجوع از برای جوع کنی
تا توانی اداش باید کرد | نزد نعمان قضاش باید کرد

باب دهم در بیان کفاره روزه رمضان شریف

گر کسی قصد کرد در خوردن | بهر افطار و مجامعت کردن
شصت مسکین طعام باید داد | یا یکی بنده کردنش آزاد
یا دو مه روزه را پیاپی دار | تا شوی از جنایت بیزار

خاتمه کتاب

از برای تو این قدر گفتم | یاد گیرش که مختصر گفتم

۱۵

هر که این را بصدق برخواند — واجب و فرض و نفل خود داند
بود دو سه بر هفت و ششصد سال ۶۹۳ — از وفات رسول تا مه سال
نیمهٔ از جمادی الاول — بود کاین نظم گشت مستکمل

رحمت حق بنثار خواننده
باز گوینده و رساننده

الحمد لله والمنة که نسخهٔ جامعهٔ مسائل ضروری نماز و روزه موافق مذهب امام ابی حنیفه علیه الثناء والتحیه
رساله نام چونا تصنیف شرف الدین بخاری عفا عنه الباری در عشرهٔ اخیر ... در [illegible]
دهلی ... باهتمام سید ... محمد حسین خان مطبوع گردیده [illegible]

فرایض نماز ای شوی در سبق
انجس ثوق لقعق بر سبق
چو واجب بدانی شوی بی خطر
فصت لصت جمس
چو سنت بدانی شوی مقتدا
رونث شبث ... ذوا